

مرتضی مدرس چهاردهی  
تاریخ فلاسفه اسلام

## اسرار سبزواری و فلسفه او

۱۲۱۹ - ۱۲۸۹ ه . ق

-۱۰-

کی ز مفتاح خرد بایی گشود  
عشق او مشکل گشائی میکند  
بر امید اسرار رو ک انجام کار  
کار خود سرخدائی میکند

محقق خراسانی در حوزه درس اسرار: شادروان آقامیرزا مهدی کفائی (۱) حکایت کرد مرا از پدرش و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آوازه بزرگی و دانش اسرار را شنیده بود و با تألیفات و آثار او نیز آشنائی داشت در راه تحصیل از خود طوس بسوی نجف تصمیم گرفت از فرست

---

۱- آقا میرزا مهدی آیت الله زاده خراسانی فرزند بزرگ آخوند خراسانی از بنیاد گذاران مشروطیت ایران و استقلال عراق بشمار میرفت ، مورد توجه مخصوص اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و شهریار فقید عراق فیصل و شاهنشاه آریامهر بود، مورخان عرب نامش را به بزرگی و آزادگی ثبت تاریخ استقلال عراق کرده اند، دریغ که در تاریخ های مشروطیت کمتر اثری از او و سایر هم کارانش نوشته اند!

وی از دوستان سمیمی و همکار سیاسی و روحانی پدرم شادروان حاج شیخ محمد آیت الله زاده چهاردهی بود نگارنده این سطور در روزگار تحصیل در نجف اشرف بمناسبت آشنائی دیرینه فامیلی مورد عنایت خاص او بود خدایش رحمت کناد که بزرگی مرد و آزاده بود .

استفاده نماید و در میان راه که کاروان درسبزواری در ننگ می‌کند وی هم از محضر درس حکیم بزرگ اسلام بهره‌مند شود ، از فردای آن روز بر حاضران مجلس درس اسرار یک نفر زیاد شد ، آخوند خراسانی در مدرسه‌ای که حکیم در آن درس میگفت حاضر میشد ، چون بیگانه بود در جرگه دانش پژوهان وارد نگشت ، بر روی یکی از سکوهای مدرسه می‌نشست و بدرس استاد گوش میداد ، این کار تارووزی که کاروان خراسان در شهر سبزواری بود ادامه داشت تا اینکه کاروانیان خواستند بسوی تهران حرکت کنند ، آخوند هم که می‌بایست با قافله روانه گردد ، ماندن وی در سبزواری قرار نبود چه او مشهد را با هنگ تهران و از آنجا بسوی نجف اشرف ترک کرد ، ولی بیانات حکیمانه و درس‌های عالمانه حکیم سبزواری برنامه تازه‌ای برایش پدید آورد ، ناچار چندی در سبزواری بماند و از آن شهردانش وذوق و حال بیرون نرفت و در برابر تعجب هم سفران خود گفت: می‌خواهم از مجلس درس این مرد بزرگ کسب فیض نمایم و با کاروان دیگر بعد از این بسوی تهران حرکت خواهم کرد ، آخوند چندبار حکیم را ملاقات کرد و در حدود سه‌ماه در سبزواری بماند تا از محضر اسرار حکمت و معرفت استاد استفاده‌ها نمود ، در تمام این مدت وی در مجلس‌های درس حکیم بزرگوار شرکت می‌کرد اما در جرگه شاگردان دانشجو وارد نمی‌گشت بلکه بروی سکویی می‌نشست و از دور مانند تماشاچی بسخنان استاد گوش میداد ، این کار تا دوسه‌ماه دوام داشت .

پس از سه‌ماه در ننگ در آنجا روزی که درس استاد پایان رسید شاگردان پروانه وار گرد حکیم را گرفتند و با اشاره طلبه‌ای را که در روی سکو می‌نشست بوی نشان دادند و درباره او گفتند:

دوسه‌ماه است که این جوان هر وی در این‌جا رفت و آمد دارد و هر روز بمدرسه می‌آید و در همان‌جایی نشیند و با کسی بر خورد ندارد ، نمیدانیم که نامش چیست؟ از کجا آمده و بکجا می‌رود؟ آیا او تا کنون به نزد شما آمده است؟ لب‌خندی بر لبان آن عارف بزرگ نقش بست ، همه خاموش شدند و با انتظار پاسخ استاد همه گوش گشتند .

اسرار گفت: نامش محمد کاظم است از شهد آمده به نجف اشرف خواهد رفت، او را دیده‌ام و با وی صحبت کرده‌ام، در چشمانش برق نبوغ و در سیمایش آثار بزرگی خوانده‌ام، وی در آینده در علم و دانش نایفه خواهد شد، از پر تو او هزاران نفر به بزرگی خواهند رسید، از فرمان های او سر نوشت ملتی تغییر خواهد یافت! دانش پژوهان بادهانی باز و چشمانی حیرت زده بسختان اسرار گوش دادند، استاد که خاموش شد، چشم‌ها با نگاه آمیخته به حسد و تعجب و بعضی از آنان با دیده ستایش و احترام بسوی آن جوان نگرستند ولی او پس از پایان درس از مدرسه بیرون رفته بود از آن به بعد دیگر کسی او را در روی سکوی مدرسه و در شهر سبزواری ندید! ولی میدانیم که این جوان هر وی بعدها از استادان بنام علوم معقول و منقول اسلامی شد و از بنیاد گذاران بنام مشروطیت ایران گشت و از بزرگان مراجع تقلید مذهب جعفری بشمار رفت و ملیون‌ها نفر از شیعیان جهان پیرو آراء و نظریات او شدند (۱)

**اسرار سبزواری و ملا آقای دربندی:** گویند ملا آقای مجتهد در بندی بقصد زیارت حضرت رضا (ع) سبزواری رفت و تمام مردم شهر بیدارش رفتند، حکیم چون گوشه گیر و مرتاض بود بیدار او نرفت این معنی بر آخوند گران آمد! روزی بمنبر رفت و بر فرا و حکماء و کلمات آنان ایرادها گرفت و همی گفت کسی که نماز جنازه نمی‌رود! زیارت حضرت رضا مشرف نمیشود حالش چطور است (۲)

۱- نگاه کنید بکتاب تاریخ فقه - فقهاء مذهب جعفری بقلم مرتضی مدرسی چهاردهمی در سال نهم و دهم مجله ماهانه کانون سردفتران ایران چاپ تهران.

۲- آخوند ملا آقای مجتهد در بندی صاحب کتابهای خز این و اسرار الشهادة و سعادات ناصری که در شهرت و اعتبار و نفاذ امر و انتشار صیت و علو قدر تالی حاج شیخ مرتضی انصاری کماکان میشد در حشمت و شکوه و مهابت و دلیری میان ابناء علمیه امتیازی بین داشت از فرقه بابیه زخمی بر صورت شریفش بود بعد از چندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق بتهران آمد و مقدم مکرمش بانواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد در ایام عشا راول محرم هر ساله پهای منبر وی ازدحامی عجیب فراهم می گردید و در روز عاشورا مخصوصاً از روی عادات دیوساران در جوامع مواج از تعزیه داران بصدور میرسید بی اختیار عمامه بر زمین می کوفت و گریبان چاک میزد و بر سر خاک میریخت الغرض در حب اهل البیت (ع) رتبه رفیع داشت و در تمسب شریعت مقدمه مقامی منبع فوت وی

شنوندگان کم کم از اطراف دربندی پراکنده شدند فاضل دربندی سبب را پرسید باو گفتند که مردم سبزواری اعتقاد تامی به حاج ملاها وی دارند و چون اسامه ادب نسبت باو شد مردم از شما گریزان شدند، دربندی ناچار پس از سه روز اقامت در سبزواری ترک آن دیار را کرد و بسوی مشهد رهسپار گشت و دیگر در باره اسرار سبزواری سخنی نگفت ۱

شادراون دکتر قاسم غنی سبزواری حکایت کرد مرا که این اشعار را حاجی بهمین مناسب سروده شده است - خدادانا است.

شهر پر آشوب و غارت دل و دین است

باز مگر شاه ما بخانه زین است

آینه رواست یا که جام جهان بین

آتش طور است یا شعاع جبین است

با که توان گفت این سخن که نگارم

شاهد هر جائی است و پرده نشین است

شه تسوئی ایدوست در قلمرو دلها

کشور جانها ترا بزیر نگین است

۱ - نگارنده این سطور گوید: فاضل دربندی مردی ساده دل و بی آرایش بود، و کتابهایی که در تاریخ و قایح ائمه شیعه نوشته است مورد توجه و اعتماد بیشتر واعظان مذهب جمعری است درینا که از جنبه تاریخی بی ارزش نیست حقیقت تاریخی به نگارش آورده است در باره شهدای کربلا و روزهای سوگواری چیزها نوشت که مصادره معتبر تاریخ و مذهب آن سخنان را گویا نیست!! مزیتی که تألیفات فاضل دربندی دارد این است که در فلسفه و اسرار شهادت حسینی سخنان نیکوئی در خلال کلمات اعزاق آمیز و بدون مأخذ نوشته است، در کتاب بسیار نفیس خزائن دربندی فصلهایی در علوم خفیه - غریبه دارد که از جنبه فلسفی و تجربی دقیق و سودمند است.

خسروی عالم بجشم نیاید  
 گرتو اشارت کنی که چاکرم این است  
 بر سر بالین بیا که آخر عمر است  
 رخ بنمک این نگاه باز پسین است  
 خون بدل ما کنی بخاطر دشمن  
 جان من آیین دوستی نه چنین است  
 ساغر مینا بگیر و شاهد رعنا  
 باشد اگر حاصلی ز عمر همین است  
 هر که بروی تو دید زلف تو گفتا  
 کفر بدین همچو شب بروز قرین است  
 نیست چو بی نور لطف نار جلالت  
 نار تو خواهم که رشک خلد برین است  
 در خورم اسرار تنگنای جهان نیست  
 مرغ دلم شاهباز سدره نشین است (۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- دیوان غزلیات و ترجیع بند و رباعیات و ساقی نامه حاج ملاهادی سبزواری چاپ میرکمالی تهران.

یادآوری: عکسی که در صفحه ۱۰۷۳ چاپ شده است از آخرین عکسهائی است که در بیمارستان ازد کمتر معین گرفته شده و او را در میان همسر و فرزندان